خبر

اشک‌های یک ارتشی برای سقوط خرمشهر

اگرچه هیچ کدام از مدافعان اعم از ارتشی و سپاهی و نیروهای مردمی در دفاع از شهر کوتاهی و قصور نکرده بودند، ولی با وجود این، همه احساس شرمندگی و گناه می‌کردیم. هیچ کس دل و دماغ برگشتن به تهران را نداشت. خبر بازگشت به تهران هیچ کس را خوشحال نکرد زیرا با خاطره بسیار بدی جبهه جنگ را ترک می‌کردیم.

به گزارش ایسنا، سرهنگ آزاده ابوالحسن ایزدجو از مدافعان خرمشهر در دفاع ۳۴ روزه خرمشهر درباره شنیدن خبر سقوط این شهر روایت می‌کند: چهارم آبان ماه خونین شهر به تصرف کامل متجاوزین عراقی درآمد. اگر کسی از مدافعان نتوانسته بود از کارون عبور کند، بالطبع در دست عراقی‌ها گرفتار شد یا در همان خانه‌های خالی از سکنه خونین شهر پنهان و مخفی شده بود.

بعد از عبور رزمندگان از رود کارون، فرماندهان محل تجمع دانشجویان را در دبیرستان ابراهیمی در محل «کوت شیخ» تعیین کردند تا همه در آنجا جمع شوند. این خبر به تک تک دانشجویان ابلاغ شد تا به یکدیگر اطلاع رسانی کنند. بعدها بچه‌ها می‌گفتند تعدادی مجروح و شهید به همراه عده‌ای پرستار و امدادگر در بیمارستان مصدق خونین شهر بجامانده و گرفتار شدند که بعثی های متجاوز آنجا را تصرف کردند بعد از آن چه بلایی بر سر آن مظلومان آمد، خدا می داند.

هنگام وداع با خونین شهر، بچه‌ها گریان از این طرف کارون به خونین شهر نگاه می‌کردند که پرچم عراق بر بالای ساختمان‌های مرتفع به اهتزاز درآمده و خونین شهر جولانگاه متجاوزین بعثی شده است. خیلی از بچه‌ها وعده می‌دادند که به زودی شهر را آزاد خواهند کرد. می‌گفتند: «خونین شهر منتظر بمان ما بر می‌گردیم؛ می‌دانیم کوچه و خیابان‌هایت قدوم نحس بعثی‌های متجاوز را تحمل نخواهد کرد. خونین شهر قسم به خون شهیدان مظلومت، ما به زودی انتقام تو را از بعثی‌های متجاوز خواهیم گرفت منتظر، بمان خونین شهر، منتظر بمان! تو دوباره خرمشهر خواهی شد.»

پس از سقوط خونین شهر، سربازان «گردان دژ» در حوالی «کافه پاپا» تجمع نکردند و چند قبضه تفنگ ۱۰۶میلیمتری خود را به سمت پل مستقر کردند تا دشمن نتواند از پل به این طرف رودخانه نفوذ کند. البته پل قبلا آسیب دیده بود و تانک و خودرو نمی‌توانستند از آن عبور کنند. با وجود این پل به شدت محافظت می‌شد ضمن اینکه یک گروهان از «گردان ۱۵۳ » قوچان که از جزیره آبادان محافظت می‌کرد هم در کنار پل سنگر گرفته بود تا متجاوزین قصد عبور از رودخانه را نداشته باشند.

یک هفته‌ای از وقایع شوم سقوط خونین‌شهر گذشت و به ما دانشجویان ابلاغ شد برای مراجعت به تهران آماده شویم. خیلی از هم دوره‌ای‌هایمان را در روزهای مقاومت از دست داده بودیم و از همه مهمتر خود خونین شهر عزیز هم از دستمان رفته بود. اگرچه هیچ کدام از مدافعان اعم از ارتشی و سپاهی و نیروهای مردمی در دفاع از شهر کوتاهی و قصور نکرده بودند، ولی با وجود این، همه احساس شرمندگی و گناه می‌کردیم هیچ کس دل و دماغ برگشتن به تهران را نداشت. خبر بازگشت به تهران هیچ کس را خوشحال نکرد زیرا با خاطره بسیار بدی جبهه جنگ را ترک می‌کردیم.

ما سه سال در دانشکده افسری دوره دیده بودیم تا افسر شویم و درجه ستوان دومی را بر شانه‌هایمان نصب کنند. قرار بود جشن فارغ التحصیلی ما روز دوم مهرماه باشد که با شروع جنگ عراق علیه ایران همه برنامه‌ها بهم خورد. حال بعد از حدود ۵۰ روز به تهران برمی‌گشتیم تا مراسم فارغ التحصیلی و نه جشن فارغ‌التحصیلی را برگزار کنیم و سپس به دوره تخصصی رسته مربوطه اعزام شویم. قبل از شروع جنگ، رسته تخصصی من «سررشته داری» تعیین شده بود که باید برای طی دوره به تبریز می‌رفتم، اما پس از مراجعت از جبهه، رسته من تغییر کرد که بر حسب نیاز عملیاتی رسته رزمی را انتخاب کردم.

پروفسور لی‌لی افشار در سن ۶۳ سالگی درگذشت

وداع با نخستین زن دارای مدرک دکترای گیتار جهان

گروه فرهنگ و هنر - «من وقتی دانشجو بودم روزی ۱۰ ساعت گیتار تمرین می‌کردم؛ یعنی برای دوره لیسانس، فوق لیسانس و دکترا روزی ۱۰ ساعت تمرین می‌کردم اما الان تکنیکم به جایی رسیده که لازم نیست ۱۰ ساعت تمرین کنم و مثلا ۳ تا ۴ ساعت در روز تمرین می‌کنم.»

این‌ها را پروفسور لی‌لی افشار می‌گوید؛ نخستین زن جهان که دکترای گیتار گرفت و شامگاه ۲ آبان‌ماه در سن ۶۳ سالگی از دنیا رفت.

لی‌لی افشار متولد ۱۳۳۸ و اهل شهرستان تنکابن بود. در ۱۰ سالگی وقتی نوازندگی گیتار را در دیدار با یکی از اقوامش از نزدیک مشاهده کرد به این ساز علاقه‌مند شد و فراگیری گیتار را آغاز کرد.

پس از اتمام دوره متوسطه و در سال ۱۳۵۵ به آمریکا رفت و تحصیل در رشته موسیقی و در زمینه گیتار را ادامه داد. افشار لیسانس خود را از کنسرواتوار موسیقی بوستون دریافت کرد و برای طی دوره کارشناسی ارشد موسیقی در رشته نوازندگی گیتار به کنسرواتوار موسیقی نیوانگلند رفت و زیر نظر نیل اندرسون به تحصیل پرداخت.

پس از آن افشار توانست دوره دکتری را زیر نظر بروس هلزمن در دانشگاه ایالتی فلوریدا به پایان برساند و به این ترتیب او نخستین زنی در جهان بود که موفق به اخذ درجه دکترا در نوازندگی گیتار شد.

افشار مدتی نیز در «مرکز هنرهای تجسمی بنف» و «فستیوال موسیقی اسپن» تحصیل کرد و دیپلم افتخاری «آکادمی موسیقی کیجانا درسی ینا» ایتالیا نیز به وی اعطا شد. لیلی افشار کرسی استادی خود را برای دانشگاه ممفیس در سال ۱۹۸۹ به دست آورد و در آنجا به تدریس موسیقی برای دانشجویان لیسانس و فوق لیسانس و دکترای نوازندگی گیتار پرداخت که در آنجا نیز جایزه استاد برجسته دانشگاه در سال ۲۰۰۰ به وی تعلق گرفت.

لی‌لی افشار در سال ۲۰۰۱ پس از ۲۰ سال به ایران سفر کرد و پس از آن طی سفرهای متعدد، اقدام به برگزاری کلاس‌های تکمیلی و گروهی برای نوازندگان و هنرجویان گیتار در ایران و پس از آن طی سفرهای متعدد، اقدام به برگزاری کلاس‌های تکمیلی و گروهی برای نوازندگان و هنرجویان گیتار در ایران کرد.

«زندگی بدون گیتار برام معنا نداره، باید حتما هر روز سیم‌های گیتار رو لمس کنم و طنین صدای گیتار کلاسیک رو بشنوم، «باخ»، «موتزارت»، «سگوبیا» برای همیشه می‌مانند، منم می‌خوام بمونم برای همیشه». گوینده این جملات که پروفسور «لی‌لی افشار»، نوازنده چیره‌دست و نخستین زن دارنده مدرک دکترای گیتار دنیاست، دیگر در بین ما نیست و قرار است پیکر این هنرمند برجسته پنجشنبه ۴ آبان در گیلان به خاک سپرده شود.

لی‌لی افشار، متولد ۱۳۳۸ در تنکابن، یکی از ۱۲ نوازنده بین‌المللی گیتار بود که برای نواختن حضور آندرس سگوبیا در کلاس‌های پیشرفته وی، در دانشگاه کالیفرنیای جنوبی انتخاب شد.

وی نخستین نوازنده زن در جهان است که در رشته اجرای گیتار کلاسیک به درجه دکترا دست یافت.

پروفسور لی‌لی افشار، نوازنده چیره‌دست و نخستین زن دنیا که دکترای گیتار گرفت، از دنیا رفت. این هنرمند پس از تحمل یک دوره بیماری در سن ۶۳ سالگی درگذشت

افشار مدرک لیسانس را از «کنسرواتوار موسیقی بوستون» و کارشناسی ارشد موسیقی در رشته نوازندگی گیتار کلاسیک را از «کنسرواتوار موسیقی نیوانگلند» گرفت. پس از آن توانست دوره دکتری را زیر نظر «بروس هلزمن» در دانشگاه ایالتی فلوریدا به پایان برساند. او همچنین استاد موسیقی در دانشگاه «ممفیس» آمریکا بود که در سال ۲۰۰۰ به عنوان استاد برجسته دانشگاه برگزیده شد.

وی کنسرتهای متعددی در کشورهای ایران، آمریکا، انگلستان، ایرلند، کانادا، فرانسه، دانمارک، ایتالیا، آفریقا، نیوزیلند، استرالیا و آمریکای جنوبی برگزار کرد و همچنین در «ویگمور هال لندن»، «مرکز هنرهای اجرایی کندی»، «فستیوال موسیقی گرند تیتن»، «فستیوال موسیقی اسپن»، «مدرسه هنرهای تجسمی بنف»، «فستیوال موسیقی منتون» و «آکادمی آمریکایی در رم» نواخته است.

گفتنی است این هنرمند طی سفرهای متعدد از سال ۲۰۰۱ به ایران، اقدام به برگزاری ورکشاپ، کلاس‌های تکمیلی و گروهی برای نوازندگان و هنرجویان گیتار در نقاط مختلف کشور می‌کرد.

جایزه سالانه نوازنده برتر گیتار در دوره‌های دهم، یازدهم و دوازدهم، جایزه «الیور اچ‌گیبسون» در سال ۲۰۰۰ برای بهترین نوازنده زن گیتار کلاسیک، جایزه «ممفیس چاپتر» از طرف آکادمی ملی هنر و دانش آمریکا، جایزه هنر «تنسی» در رشته موسیقی، جایزه اول انجمن گیتار آمریکا، جایزه بزرگ جشنواره موسیقی «اسپن»، جایزه اول انجمن ملی مدرسین موسیقی و جایزه اول انجمن ملی مدرسین سازه‌های زهی دنیا از جمله افتخارات این هنرمند فقید است.

یکی از دغدغه‌های او اجرای قطعات ایرانی نیز بود. افشار به منظور اجرای قطعات موسیقی ایرانی با گیتار کلاسیک، اقدام به نصب ربع پرده یا همان «کُرُن» بر روی ساز خود کرد. از این بانوی هنرمند ایرانی، ۷ آلبوم موسیقی و ۲ کتاب در رابطه با گیتار کلاسیک و کتاب «پنج آواز محلی ایرانی» در رابطه با آوازهای فولکلور ایران منتشر شده است.

به گفته لی‌لی افشار، این پنج آواز منتخبی از موسیقی فولکلور ایرانی است که در تنظیم قطعات، فرم اصلی‌شان حفظ شده است. آوازها از نواحی مختلف ایران که لهجه‌های و گویش‌های گوناگون دارند، نشأت گرفته است. «گل گندم»، «عزیز جون»، «لیلا لیلا»، «جان مریم»، «لالایی» و «سنه ده قالماز» از جمله آثاری هستند که او برای ساز گیتار، تنظیم و در آخرین کتاب خود منتشر کرده است.

این هنرمند برجسته ایرانی مدتها با بیماری سرطان درگیر بود و روز ۲۶ مهرماه به دلیل وخامت حال خود در بیمارستان شهید رجایی تنکابن بستری شد که سرانجام پس از تحمل یک دوره بیماری، دوم آبان ماه و در سن ۶۳ سالگی، چشم از جهان فرو بست اما نامی ماندگار از خود در تاریخ بر جای گذاشت.

مهدی روئین‌تن، مسئول هماهنگی آیین تشییع این هنرمند، در گفت‌وگو با ایسنا از برپایی مراسم خاکسپاری در روز ۴ آبان خبر داد.

وی گفت: پیکر مرحوم دکتر لی‌لی افشار پنجشنبه در محل اقامت پدری ایشان، روستای «قاسم‌آباد سفلی»، از توابع بخش چابُکسر شهرستان رودسر در استان گیلان برگزار می‌شود.

جبلی: حق پخش مسابقات داخلی فعلا تصویب نشد

رییس سازمان صدا و سیما گفت: پیشنهاد سازمان صدا و سیما مبنی بر پرداخت حق پخش مسابقات داخلی توسط دولت در کمیسیون برنامه و بودجه ۱۴۰۳ تصویب نشد اما شش ماه بعد از ابلاغ برنامه هفتم توسعه آیین‌نامه آن را می‌نویسم تا در دستورکار هیات وزیران قرار گیرد تا حق پخش برنامه‌ها و مسابقات خارجی به برنامه‌ها و مسابقات داخلی هم تسری پیدا کند.

به گزارش ایسنا، پیمان جبلی در حاشیه جلسه هیئت دولت در جمع خبرنگاران درباره حق پخش مسابقات ورزشی، گفت: پیشنهاد سازمان صدا و سیما درباره حق پخش مسابقات داخلی این بود که همان طور که دولت حق پخش برنامه‌ها و مسابقات ورزشی خارجی را به ما پرداخت می‌کند و ما هم به صورت رایگان در اختیار مردم قرار می‌دهیم همین کار را عینا برای برنامه‌ها و مسابقات داخلی انجام دهد به بیان دیگر ابتدا باید حق پخش برنامه‌ها و مسابقات داخلی مشخص شود، بعد دولت آن را به سازمان صدا و سیما پرداخت کند و در نهایت ما آن برنامه‌ها و مسابقات را با همکاری وزارت ورزش و جوانان در اختیار فدراسیون‌ها قرار دهیم. وی یادآور شد: البته که فعلا در کمیسیون برنامه و بودجه مجلس با این پیشنهاد موافقت نشد، اما مصوب شد تا شش ماه بعد از تصویب و ابلاغ نهایی برنامه هفتم توسعه، صدا و سیما آیین‌نامه اجرایی این کار را بنویسد و در دولت به تصویب برساند. ما حتما در آن مقطع زمانی هم بر پیشنهاد تصویب نشده‌مان تاکید خواهیم کرد. حق وزارت ورزش و جوانان و فدراسیون‌ها مسلما باید پرداخت شود، اما حالا که تامین منابع ریالی حق پخش طبق پیشنهاد ما انجام نشد، باید تمهیدات دیگری برای منبع تامین اندیشیده و پرداخت شود.

برای ۷۳ سالگی محمود استادمحمد

دیگر حتی گل‌ها هم حالش را خوب نمی‌کردند

عاشق گل و گیاه بود محمود استادمحمد؛ عاشق نیلوفرهای رونده، گل‌های قهر و آشتی، درختچه‌های چینی. او زاده فصل خزان بود؛ سوم آبان سال ۱۳۲۹ اما در باغچه این هنرمند، همیشه بهار بود.

بچه محله میدان اعدام بود اما هر لحظه زندگی‌اش پر از شور زندگی بود و امروز که زادروز اوست، چه خوب است که ما هم در ایسنا از دلبستگی‌هایش بگوییم که دوستدار صادق هدایت بود و شیفته نصرت رحمانی، دلش برای ادبیات پر می‌زد، تئاتر، بی‌قرارش می کرد، بیژن مفید یگانه مرشد و مرادش بود و خودش، مامنی برای جوانان تئاتری که راه و رسم کارشان با او زمین تا آسمان فاصله داشت ولی دل‌شان بسیار به هم نزدیک بود.

بگذارید نگوییم که از بچگی در آن خانه دوره‌ساز استیجاری، چه بی‌رحمی‌هایی که ندیده بود از مردانی که مغرور زور بازویشان بودند و تن لطیف زنان‌شان را به باد کتک می‌گرفتند؛ از برادری که به خاطر مواد مخدر، دستش به خون برادرش آلوده می‌شد، از مردمانی که بخل و کینه داشتند و دیگری را با بی‌انصافی به قضاوت می‌نشستند، از سفرکرده‌هایی مهاجر که غصه غربت بدجور در دل‌شان پر پر می‌زد ، از جماعتی که دل‌شان به یک بابازار خوش بود و ...

چشمان تیزبین او که فقط جستجوگر زیبایی شعر و ادب دوخته نبود، او همه این تصاویر مشمئزکننده را هم می‌دید و در نمایشنامه‌هایش بازتاب می داد. نمی‌توانست چشم و گوش خود را بر آن همه بی‌رحمی و درد و خشونت ببندد، شد راوی قصه مردمانی که دست‌شان به جایی بند نبود و صدایشان به گوش کسی نمی‌رسید. مردمانی که گاه زندانی بودند با هزاران قصه و گاه به ظاهر آزاد و رها در کوچه پس کوچه‌های تهران یا بندرعباس یا خیابان‌های دور و دراز کانادا و آمریکا. او قصه همه آنان را می‌دید و روایت می‌کرد.

برای همین بود که وقتی از تئاتر سخن می‌گفت، بند بند تنش می‌لرزید، همه لرزش دست و دل او، صدای او از بی‌رحمی جهانی بود که هر روز به نظاره می‌نشست. برای او تئاتر، یک هنر پر زرق و برق تزیینی نبود یا هنری سرگرم کننده یا مفرح. او هرچند نمایشنامه‌هایی با حال خوش‌تر هم داشت، اما برای خود وظیفه‌ای دیگر قائل بود؛ روایت رنج مردمان کشورش و به همین دلیل بود که یکی از طلایه‌داران تئاتر اجتماعی ایران به شمار می‌آمد و در ۲۰ سالگی «آ سید کاظم» را نوشت. خیلی از کارهایش را در همان دوران جوانی به نگارش درآورد. روح حساس او باید به گونه‌ای آرامش می‌یافت و تئاتر تنها مسکنی بود که در این جهان پر ظلم و جور یافته بود. تئاتر و البته گل‌ها و گیاه‌ها.

صحنه تئاتر گاه و بی گاه در اختیار او بود ولی گل‌ها همیشه بودند، حتی زمستان‌ها، او که به طرزی جنون آسا پیگیر خبرهای همه جای جهان بود، برای آن همه خشونتی که از دیدن فجایع دنیا بر سرش آوار می‌شد، تنها یک مامن یافته بود؛ باغچه‌ای بزرگ در حیاطی کوچک، ساعت‌ها می‌نشست و دست نوازش بر سر تمام آن گل‌ها می‌کشید، او که از شنیع‌ترین اعمال انسانی سخن گفته بود، دلش را می‌سپرد به لطافت گل‌ها و چشمانش را که بهت‌زده عمیق‌ترین بی‌رحمی‌های بشر بود، می‌دوخت به آن همه گیاهان رنگ رنگ که در باغچه او چه خوب قد می‌کشیدند، می‌بالیدند و هوای آلوده تهران را به عطر خود می‌آغشتند.

اگر زنده بود، امروز باید هفتاد و سومین سالروز تولدش را به او تبریک می‌گفتیم ولی پسر خدیجه خانوم که سحرگاه ۷۳ سال پیش بدجوری به زهدان مادرش چسبیده بود و به زور پا به این دنیا گذاشته بود، هنوز به ۷۰ سال نرسیده دل از این دنیا کند.

می‌دانست در این عمر نه چندان دور و دراز خود یادگاری‌هایی گران سنگ بر جای گذاشته است؛ «آسید کاظم»، «شب بیست و نهم»، «دیوان تئاترال»، «قصص‌القصر»،«آنها مامور اعدام خود هستند»، «خونیان و خوزیان»،«سیری محتوم»،«چهل پله تا مرگ»،«عکس یادگاری»، «سپنج رنج و شکنج»،«تهرن» و ... البته تعدادی ترانه که در نوشته‌های خصوصی‌تر او وجود دارند.

شاید هم با آن همه تجربه‌هایی که در زندگی پر فراز و فرود خود دیده بود، می‌دانست جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، هر روز برگ تازه‌ای از یک بی‌رحمی جدید رو می‌کند و دلش دیگر تاب این همه درد را نداشت. حالا که دوباره آتش جنگ به جان جهان افتاده و هر روز خاک زمین به خون مردمانی بیگناه آغشته می‌شود؛ شاید اگر او بود، دیگر حتی گل‌ها هم یاری آن را نداشتند تا مرهمی بر زخم‌های روح شکننده و لطیف او باشند و به قول خودش «چهره‌ام پوشیده، بهتر!»

اخبار

کیهان کلهر به همراه اردال ارزنجان روی صحنه می‌رود

کیهان کلهر و اردال ارزنجان ۲۹ آبان‌ماه (۲۰ نوامبر) در دانشگاه «وارویک» انگلستان روی صحنه می‌روند.

به گزارش ایسنا، کیهان کلهر (نوازنده کمانچه و آهنگساز) قرار است به همراه اردال ارزنجان (نوازنده باغلاما اهل ترکیه) ۲۹ آبان‌ماه (۲۰ نوامبر) به مدت یک ساعت و ۳۰ دقیقه ساعت ۱۹:۳۰ در سالن تئاتر این دانشگاه روی صحنه برود.

دانشگاه «وارویک»، درباره همکاری مشترک این دو هنرمند نوشته است: «کیهان کلهر برنده جایزه گرمی، برنده جایزه هنرمند Womex و نامزد پنج بار جایزه گرمی به عنوان بزرگترین استاد کمانچه (ویلن ایرانی) در جهان شناخته می‌شود. یکی از هیجان‌انگیزترین پروژه‌های بی‌شمار و همکاری‌های منحصربه‌فرد او که توجه مخاطبان را در سراسر جهان به خود جلب کرده است، دوئت او با اردال ارزینجان، نوازنده مشهور باغلاما ترکیه است.

اثر مشترک این دو هنرمند به نام «باد»، در سال ۲۰۰۶ توسط ECM منتشر شد و همکاری آنها از آن زمان تاکنون پر جنب و جوش باقی مانده است.

سنت‌های موسیقی کلاسیک ایران و ترکیه عثمانی که الهام‌بخش موسیقی کلهر و ارزنجان هستند، اشتراکات زیادی از جمله سیستم آهنگسازی باستانی معروف به «مقام» و ایده بداهه‌نوازی نقشی که قطعی در حال و هوای معنوی و عاطفی آنها بازی می‌کند، دارند.

موسیقی آن‌ها کاملاً مدرن و به دنبال این است که شنونده را با در هم تنیدن ریتم‌های خلسه‌آمیز با فضاهای ملودیک حسی، به قلمرو خلسه‌مانند خود بیاورد. نتیجه مجموعه‌ای از آثار سازی است که مانند یک اثر پیوسته به یکدیگر سرازیر می‌شوند، با گذرگاه‌هایی که به آرامی حرکت می‌کنند و در همین لحظه نوای اکوی دو ساز به گووش می‌رسد که عبارات مختلفی را بداهه می‌خوانند.»

امیر غفارمنش و امیر کربلایی‌زاده دوباره با «شام خداحافظی» می‌آیند

شیماه خاسب که به زودی و برای دومین بار نمایش «شام خداحافظی» را روی صحنه می‌برد، می‌گوید: اجرای این نمایش به نوعی ریسک بود ولی فکر کردم شاید با این کار کمی حال خوش به مخاطبان ببخشیم.

این کارگردان در گفت‌وگو با ایسنا ادمه داد: سال گذشته این نمایش را اجرا کردیم که با استقبال تماشاگران رو به رو شد ولی با ناآرامی‌های اجتماعی مواجه شدیم و امکان ادامه اجرا نبود.

او اضافه کرد: در این مدت تقاضای زیادی برای اجرای دوباره این نمایش داشتیم. از سوی دیگر در شرایطی که بسیاری از ما حال چندان خوشی نداریم این نمایش، حال خود ما را به عنوان گروه اجرایی خوب می‌کند و امید داریم که برای تماشاگران هم چنین حال خوبی به همراه داشته باشد. با توجه به استقبالی هم که سال گذشته از آن شد، فکر کردیم شاید اجرای دوباره آن بد نباشد.

خاسب که در عین حال اجرای این نمایش را خالی از ریسک نمی‌داند، توضیح داد: تئاتر بعد از یک سال جانی گرفته و بخشی از هنرمندان شناخته شده هم روی صحنه‌اند. با این حال هنوز هم نمی‌دانم اجرای نمایش به ویژه نمایش کمدی چقدر از طرف مخاطبان مورد استقبال قرار می‌گیرد. با همه اینها فکر کردیم بد نیست اگر با این کار بتوانیم به مدت یک ساعت هم شده، حال خوشی به تماشاگران بدهیم و باعث بشویم در مدت کوتاهی که تماشاگر این کار هستند، دغدغه‌ها و مشکلات خود را فراموش کنند.

او که سال گذشته این نمایش را با بازی امیر غفارمنش،جوانه دلشاد و امیر کربلایی‌زاده اجرا کرده بود، درباره تغییرات احتمالی در اجرای دوباره این نمایش در قیاس با دوره پیشین گفت: کلیت کار و گروه بازیگران همان است و تغییراتی جزیی داریم.

نمایشن «شام خداحافظی» نوشته مشترک ماتیو دولاپورت و الکساندر دولاپتولی است که با ترجمه شهلا حائری روی صحنه می‌رود و در خلاصه داستان آن آمده:

نمایش «شام خداحافظی» مفهوم دوستی و روابط انسان‌ها را در دنیای امروزی زیر سؤال می‌برد و به این مقوله می‌پردازد که چرا با کسانی معاشرت داریم که تمایلی به ادامه ارتباط با آنها نداریم ولی از روی عادت یا از روی شرم شهامت گسستن رابطه‌ها را نداریم و در انتها، داستان نمایش ارزش انسان‌ها و روابطشان با یکدیگر را به چالش می‌کشد و به واکاوی پیوندهای میان انسان‌ها در بستر طنز می‌پردازد.

سعید کمانی، تهیه‌کننده:

به‌خاطر چند سلبریتی پُردرآمد همه را ذبح نکنید!

سعید کمانی ـ تهیه‌کننده تلویزیون ـ با انتقاد از شرایط مالی تهیه و تولید فیلم و سریال‌ها، تصریح کرد: نباید به‌خاطر تعداد اندکی چهره و سلبریتی پُردرآمد، بقیه اهالی هنر را ذبح و مالیات و بیمه را بر پروژه‌های تلویزیونی تحمیل کرد.

او معتقد است: تلویزیون تهیه‌کنندگانش را که طبق گفته بزرگان نظام، افسران ارشد جنگ نرم هستند، نباید رها کند تا دستگاه‌هایی که دنبال درآمد هستند هر بلایی که می‌خواهند بر سر پروژه‌ها بیاورند.

سعید کمانی در گفت‌وگویی با ایسنا ابتدا درباره‌ی کارهای جدیدش در تلویزیون توضیح می‌دهد: مدت‌هاست که متنی در دست داریم و با یکی از نویسندگان طنز سینما آن‌را پیش می‌بریم. قصدمان این است این کار را به مرکز سیما فیلم ارائه بدهیم؛ البته جنس کارِ سریال، همانند «پایتخت» و «نون خ» است. همچنین یک کار دیگر هم برای شبکه نسیم داریم که به‌زودی راه‌اندازی خواهد شد.

با نگاه جدی مسئولان فرهنگی می‌توانیم به روزهای اوج برگردیم

وی در ادامه در پاسخ به اینکه فکر می‌کنید در حال حاضر سرگرمی‌سازی در تلویزیون چقدر می‌تواند اهمیت داشته باشد و به جذب مخاطبان از دست رفته کمک کند؟ خاطرنشان می‌کند: به نظرم این موضوع به صداوسیما و تهیه‌کنندگان و کارگردانان برنمی‌گردد بلکه به زیرساخت‌ها برمی‌گردد. نگاه جدی مسئولان فرهنگی لازم است تا بتوانیم به روزهای اوج خود برگردیم؛ به عنوان مثال ساختمانی که قرار است ساخته شود اول یک نقشه خوب می‌خواهد و بعد زیرسازی و بقیه کارها، هرکجا هم که کم بگذاریم یا ساختمان آسیب می‌بیند و یا فرو می‌ریزد. در کار نمایش هم همین‌طور است. وقتی کارها ضعیف شوند با سر، زمین می‌خورند. وقتی یک تهیه‌کننده می‌خواهد یک اثر هنری بسازد تمام فکر و وقتش را باید سر فیلمنامه، انتخاب بازیگران مناسب و کارگردان خوب بگذارد اما برعکس تمام وقت یک تهیه‌کننده این است که بیمه و مالیات را چطور رد کند تا از او پول زیادی نگیرند!

کمانی به صحبت‌هایش ادامه می‌دهد: ما بیشتر از اینکه فکرمان به متن و فیلمنامه باشد، باید به این فکر باشیم که اداره مالیات و بیمه ما را جریمه نکنند. هیچ کجای دنیا با کسی که فعالیت فرهنگی می‌کند این‌طور برخورد تجاری و اقتصادی نمی‌کنند و این رفتار بسیار ناپسند است. منِ تهیه‌کننده وقتی وارد اداره بیمه می‌شوم، انگار یک کاسب هستم. تهیه‌کننده هم یک هنرمند است و مثل کارگردان در جهت خلق یک اثر سهم دارد و تلاش می‌کند وظیفه‌ای که بردوش دارد را به بهترین شکل ارائه دهد.

تهیه‌کنندگان را کاسب و بقال می‌بینند، ناشایست است

تهیه‌کننده سریال‌های «سفر در خانه»، «دختر گمشده»، «سایبر»، «شهید حججی»، «موج اول» و «همه‌گیری» سپس به شناخت دقیق فیلمنامه توسط تهیه‌کنندگان تلویزیون اشاره و تاکید می‌کند: در قدم نخست، یک تهیه‌کننده باید فیلمنامه را بشناسد، تمام حوزه‌های هنر را بشناسد، بازیگران را بشناسد و ... اما این برخورد با تهیه کننده‌ها که آنها را بعضا مثل یک کاسب و بقال می‌بینند واقعاً ناشایست است و همین نگاه باعث ضعف کارها می‌شود. ما همه سرباز رسانه و صداوسیما هستیم و سازمان به ما بودجه می‌دهد و ما به سراغ ساخت می‌رویم اما نباید دیگر درگیر بیمه و مالیات شویم.

او سپس یادآوری می‌کند: متاسفانه الان بودجه رسانه ملی در تولید، نسبت به بقیه کارهایی که در پلتفرم‌های شبکه نمایش خانگی ساخته می‌شوند، اصلاً قابل مقایسه نیست. ما یک سریال در تلویزیون می‌سازیم و تمام ممیزی‌هارا رعایت می‌کنیم اما در شبکه نمایش خانگی یک سریال ساخته می‌شود که انگار هیچ ممیزی را رعایت نکرده، هیچ نهاد و یا ارگانی هم زمان پخش آن انتقادی از این اثر نمی‌کنند و بعضا می‌شنویم که می‌گویند اثر بسیار خوبی تولید شده است. نه به ارگانی برمی‌خورد، ۱۰ برابر ما هم پول می‌گیرند و اتفاقاً تشویقشان هم می‌کنند و می‌گویند چه خوب شد که دیده شد، آفرین! اما نگاه نمی‌کنند که تلویزیون سریال می‌سازد با کمترین بودجه برای آن روستایی که نمی‌تواند اشتراک تهیه کند، برای آن بیننده‌ای که کم درآمد است و فقط می‌تواند تلویزیونش را روشن کند و سریال ببیند و اما زمان پخشش هم تا دلتان بخواهد مورد انتقاد و حمله قرار می‌گیرد.

اداره مالیات برخی تهیه‌کنندگان را بدنام کرده است

این تهیه‌کننده تصریح می‌کند: متاسفانه تلویزیون مظلوم واقع شده و حمایت عملی در بخش مالی از روی تلویزیون برداشته شده است. من شخصا از رسانه ملی می‌خواهم که از تهیه‌کنندگان خود دوچندان حمایت کند حال آنکه طبق فرمایش مقام معظم رهبری افسران ارشد جنگ نرم در این فضای نابرابر فرهنگی جهانی همین اندک افراد هستند. متاسفانه این روزها اداره مالیات و بیمه به جان آنها افتاده و آنها را بدنام کرده است و بعضا برای ساخت یک کار هزاران بلا سرشان می‌آید.

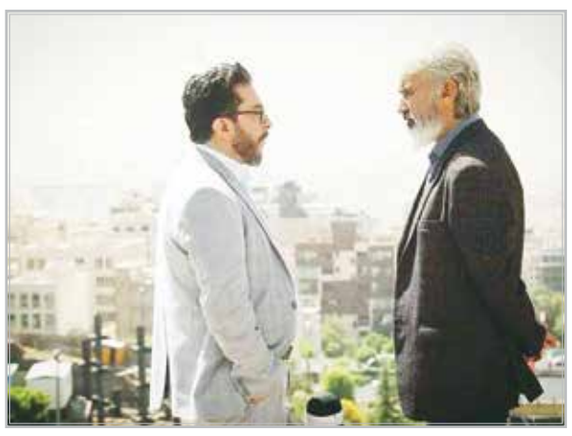

سعید کمانی در پایان صحبت‌هایش اظهار می‌کند: جامعه ما نیاز به آثار خوب دارد. امیدوارم نگاه مدیران فرهنگی تغییر کند و تنها به‌خاطر معدود چهره سلبریتی که دستمزدهای بالا می‌گیرند، بقیه را هدف قرار ندهند. ما باید فضای پاک هنر را حفظ کنیم.